

معنای وحدت هستی در عرفان اسلامی



ابن سینا و خواجه طوسی حکیمان نامدار جهان اسلام برای طبیعت و مطالعه در آن اهمیت فوق‌العاده قائل شدند و عالم محسوس را دارای روح و نفس و آیینهای که منعکس کننده حقیقت ازلی و ذات لایتنهای است، دانستند.

ابن سینا و خواجه طوسی حکیمان نامدار جهان اسلام برای طبیعت و مطالعه در آن اهمیت فوق‌العاده قائل شدند و عالم محسوس را دارای روح و نفس و آیینهای که منعکس کننده حقیقت ازلی و ذات لایتنهای است، دانستند.

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه **خبرگزاری فارسی**، آیت‌الله سید مصطفی محقق داماد، عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی مقاله‌ای تحت عنوان «محیط زیست طبیعی از دیدگاه حکمت متعالیه» منتشر کرده است. محقق داماد در این مقاله به مباحث اصلی و بنیادین حکمت متعالیه درباره محیط زیست و طبیعت و مفهوم اساسی خود محیط زیست پرداخته و نظر برخی اندیشمندان جهان اسلام را نیز در آن بررسی کرده است. بخشی از این مقاله را می‌خوانیم: مردم عامه چنین می‌پندارند که فلسفه موضوعی کاملاً جدا از زندگی روزمره است. وقتی گفته می‌شود فیلسوف، شخصی در نظرشان می‌آید که از زندگی عادی و معمولی کاملاً فاصله گرفته و در معنای متعالی وجود فکر می‌کند. واقعیت این است که هر چند این پندار دور از حال مردم کوچه و بازار تا حدودی جای گرفته ولی علاوه بر آنکه پیشینه فکر فلسفی آن را تأیید نمی‌کند سیره علمی و علمی فیلسوفان، چه گذشته و معاصر، نشان می‌دهد که کاملاً درگیر مسائلی بوده و هستند که برای زندگی روزانه ما اهمیت و با آن با مستقیم و یا غیر مستقیم تماس دارد. درست است که فیلسوف درباره هستی بطور کلی می‌اندیشد، ولی جای انکار نیست که بخش عمده‌ای از دل مشغولی او در مورد هستی جهان و انسان و جایگاه او و ارتباط کل هستی با اوست. واژه اِکولوژی که در دهه‌های اخیر ابعاد وسیعی و بخش‌ها و انشعابات گوناگونی یافته و در رسانه‌های گروهی مکرراً بکار می‌رود، کمتر از صد سال است که معنای زیست‌شناسی به خود گرفته است. در حالی که این واژه از ریشه یونانی ایکس (Oikos) به معنای خانواده و لوگوس (Logos) معنای دانش چیزی برگرفته است و بنابراین اِکولوژی یعنی عملی که راجع به امور حیاتی و ضد حیاتی پیرامون هر موجود زنده بحث می‌کند. اِکولوژی شامل دانش تدبیر و اداره طبیعت بطور کلی، و همچنین اجزاء خاص طبیعت و نحوه به هم پیوستگی و وابستگی آنها به یکدیگر و اینکه چگونه آنها با هماهنگی یکدیگر یک محموله را تشکیل داده‌اند، نیز می‌شود. به دیگر سخن اِکولوژی دانشی است که در فهم جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، و همچنین اینکه جهان چه تأثیری بر ما می‌گذارد، ما را یاری می‌دهد، و از همین نظر است که رابطه بسیار تنگاتنگی با فلسفه خواهد یافت. فلسفه طبیعت به معنای اندیشیدن انسان در پدیده‌های جهان و بهره‌مندی او از این معرفت، در رفع نیازهای روحی از رهگذر درک جمال و زیبایی، تاریخی دراز دارد و به صدها سال پیش از افلاطون و ارسطو بر می‌گردد. ذکر این نکته هم خالی از اهمیت نیست که مطالعه در تاریخ فکر بشری نشان می‌دهد که اندیشه حکمت طبیعی سرچشمه‌هایی از فرهنگ‌های کهن ایران، سومر، مصر، هند و چین داشته است. معرفت‌های باستانی شرق در مورد جهان‌شناسی، اندک اندک از راه مراوده میان بازرگانان و مسافران و جنگاوران شرقی و غربی به فرهنگ یونانی سرایت کرد و مدت‌ها در بستری جدید تحت عنوان «فلسفه طبیعی» جریان یافت و رنگ یونانی بخود گرفت. فلسفه طبیعت در قرن بعد توسط هراکلیت به گونه‌ای وسیع‌تر و غنی‌تر از وحدت مادی جهان، پیگیری شد. جهان‌بینی وی بر دو رکن اصلی استوار بود: 1. آتش جوهر اصلی هستی است، چون بی شکل است و ثبات و سکون ندارد و با ذات متغیر و متحرک جهان هم‌نواپی دارد. 2. جهان سرشار از عناصر متضاد است، و همه چیز در جهان با ضد خود که لازمه آن است همراه و همواره با آن در ستیز است. در مقابل مکتب وحدت گرای فلسفی، حکمایی وجود داشتند که به کثرت در بنیاد عالم و تعدد بیحد و حصر جهان قائل بودند. ***طبیعت در حکمت اسلامی** اساس گزارش نظریه پردازان حکمت صدرایی (حکمت متعالیه) و در رأس آنان حکیم سبزواری، نوعی نگرش کثرت حقایق هستی در میان مشائین رایج بوده است، سبزواری می‌گوید: *وعند مشایبه حقایق / تباین و هو لدی زاهقان‌دیشه* گران مسلمان، از همان آغاز با الهام از معارف اسلامی نظر حکمای مشرق زمین را پذیرفتند و برای مجموعه عالم با تمام اجزاء و عناصر جمادات، گیاهان، حیوان و انسان، وجودی واحد، نشئت گرفته از مبدأ حق و ذات کبرایی، قائل شدند. ابن‌سینا و خواجه طوسی حکیمان نامدار جهان اسلام برای طبیعت و مطالعه در آن اهمیت فوق‌العاده قائل شدند و عالم محسوس را دارای روح و نفس و آیینهای که منعکس کننده حقیقت ازلی و ذات لایتنهای است، دانستند. در عرفان اسلامی وحدت هستی اعم از جهان محسوس و غیر محسوس بنیانی‌ترین مسائل شناخته شد. محی‌الدین عربی آفرینش و جهان هستی را یک تجلی می‌داند. به نظر او تمام آنچه در جهان است تجلی اسماء و صفات حق است که نمونه‌های اعلا و نخستین آنها به حالت کمون در عقل الهی وجود داشته‌اند و سپس خداوند برای نمایاندن خود به آنها هستی بخشیده و هر آنچه در جهان محسوس است سایه‌ای از همان نمونه‌های اعلاست. ***حیات طبیعت در حکمت متعالیه** در حکمت صدرا حیات از شئون هستی است و هر چیز اعم از مادی و غیر آن برحسب ظرفیت وجودیش دارای حیات، درک، احساس، شعور و عشق است. صدرا که یکی از پایه‌های حکمتش بر برداشت‌های وی از آیات قرآنی مبتنی است، سریان حیات در جهان طبیعت را با آیات مربوط به تسبیح عمومی هستی تطبیق می‌کند. مولوی نیز به این نکته متذکر است: *جمله ذرات عالم در جهان / با تو می‌گویند روزان و شبانما سمیع و بصیریم و هشیم / با شما نامحرمان ما خامشیم* از جمادی در جهان جان روید / غلغل اجزای عالم بشنوید